اسلام و تربیت انسان

پدید آورنده : نامشخص ، صفحه 57

از دیدگاه اسلام تربیت موفق بر اساس اصول و پایه هایی مبتنی است که بدون در نظر داشت آنها هرگز اهداف تربیتی اسلام تأمین نمی شود. در رویکرد تربیتی اسلام اصول عبارت است از مفاهیم و تکیه گاههای نظری که از قرآن کریم و سنّت معصومان (علیهم السلام) کشف و استخراج می گردد. اهم این اصول عبارتند از:

1. اصل اعتدال

مکتب اسلام مسلمانان را در کلیه امور از جمله در امر تربیت به اعتدال توصیه کرده است. آیات و روایات متعددی بر اعتدال در امور دلالت دارند، از جمله:

«و کذلک جعلناکم امة وسطا» و این چنین شما را امت میانه (معتدل) ساختیم؛

«و اقصد فی مشیک» «در رفتارت میانه رو باش!» امت میانه در هیچ امر از امور افراط نمی کند و تمام برنامه هایش در حد اعتدال است.

قال علی (علیه السلام): «لاتری الجاهل الا مفرطا او مفّرطا»؛ جاهل یا افراط می کند و یا تفریط.»

امام باقر (علیه السلام) خطاب به فرزندش فرمود: «فرزندم مراقب باش به نیکویی میان دو بدی که آن دو بدی را از بین می برد.»

امام صادق (علیه السلام) پرسید: این امر چگونه است؟ در پاسخ فرمود: «مانند این سخن خدا که نماز خویش را به آواز بلند مخوان و آن را آهسته هم مخوان که آن دو همان بدی است و میان این دو را برگزین که نیکویی است.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره دوستی و دشمنی چنین توصیه می کند که: «دوست خود را در حدّ اعتدال دوست بدار شاید روزی دشمنت گردد و با دشمنت در حدّ اعتدال دشمنی کن شاید روزی دوستت گردد.»

امام علی (علیه السلام) در مورد خوف و رجاء این چنین سفارش فرموده است: «خیر الاعمال اعتدال الرجاء و الخوف»؛ «بهترین کارها اعتدال در بیم و امید است.

در روایت معروف از آن حضرت است که: «انحراف به راه راست و چپ گمراهی است و راه مستقیم و میانه جاده وسیع حق است؛ کتاب خدا و آیین رسول همین راه را توصیه می کند و سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز به همین راه اشاره دارد؛ و سرانجام همین جاده ترازوی کردار همگان است و راه همه بدان منتهی می شود.» حضرت در بیان دیگر فرمود: «کل تقصیر به مضر و کل افراط به مفسدة»؛ «هر کمبودی را زیانی و هر زیادی را تباهی است».

حکما نیز اساس اخلاق را اعتدال در خویها و صفات نیک و تنها راه نجات را میانه روی دانسته اند. چنانچه ملا مهدی نراقی می نویسد:

«بر هر خردمندی واجب است که در اکتساب فضایل اخلاق که حد وسط و اعتدال در خویها و صفات نیک است و از جانب شریعت به ما رسیده است کوشا باشد و از رذایل که افراط و تفریط است اجتناب کند و اگر از این راه تقصیر و کوتاهی کند هلاکت و شقاوت ابدی گریبانگیرش شود.»

امام راحل «ره» نیز نوشته است: «بدان که تعدیل قوای نفسانی که غایت کمال انسانی و منتهای سیر کمالی وابسته به آن است بلکه به یک معنی خود آن است از مهمات امور است که غفلت از آن خسارت عظیم و خسران و شقاوت غیر قابل جبران است.»

2. اصل تسامح و تساهل

مقصود این است که مربی باید در فعالیتهای تربیتی خود آسان ترین راه را پیش پای متربی بگذارد و در حد توان و استعدادش از او کار بکشد، و تلاش کند که در او میل و رغبت ایجاد کند و با او به ملایمت و مدارا رفتار نماید؛ چنانچه آیات قرآن بدان سفارش نموده است: (یرید اللّه بکم الیسر و لا یرید بکم العسر)؛ «خدا برای شما آسانی می خواهد و دشواری نمی خواهد».

(لا یکلف اللّه نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت)؛ «خداوند هر کس را به اندازه توانش مسئولیت داده است.»

در روایات نیز اسلام دین سهله و سمحه معرفی شده است:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند مرا بر شریعت حنیف که آسان و ملایم است مبعوث نموده است»

«ای مردم! به درستی که دین خدا آسان است.»

«بر مردم آسان بگیرید و سخت مگیرید، نوید دهنده باشید و در آنان ایجاد نفرت نکنید.»

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «دلها را میل و رو آوردنی است و پشت کردنی، پس دلها را آنگاه به کار گیرید که خواهان است و روی در کار؛ زیرا دل اگر ناخواه بکاری وادار شود کور گردد.»

«نفس خود را برای عبادت و بندگی برانگیز و با آن مدارا کن و مقهورش مدار و بر آن آسان گیر و به هنگام نشاط و فراغت روی به عبادت آر جز آنچه بر تو واجب است که باید آن را بجای آری و در وقت آن بگذاری.»

بدین ترتیب آیین تربیتی اسلام بر تکالیف شاق بنا نشده است؛ بدان جهت که اسلام دینی است متعادل و میسور که بر فطرت آدمی استوار شده است؛ سختیهای ظاهری آن نیز بدلیل آنکه با فطرت هماهنگی و سازگاری دارد در ذایقه جان آدمی شیرین و گواراست و همین باعث می شود که صفات الهی و خصلتهای نیک به آسانی کسب شود و به همین دلیل در صدر اسلام تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) دین را بر مردم عرضه کرد بیشتر آنها با دل و جان شیفته آن شدند و آن را پذیرفتند.

3. اصل تدریج

تدریج به معنای اندک اندک و آهسته آهسته پیش رفتن و پایه پایه نزدیک شدن است. هیچ انسانی جز بر اساس تمکن و توانایی اش و جز با حرکتی تدریجی و مناسب به کمالات الهی دست نمی یابد؛ همچنان که عکس این مطلب نیز صادق است و هیچ انسانی یک مرتبه و دفعتا تباه نمی شود. خدای متعال در چند آیه از کتاب کریمش مردمان و مؤمنان را هشدار می دهد که گامهای شیطان را پیروی نکنند، از جمله می فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان و من یتبع خطوات الشیطان فانه یأمر بالفحشاء و المنکر»

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از پی گامهای شیطان مروید، و هر که پای بر جای گامهای شیطان نهد (بداند که) او به زشتکاری و کارهای ناپسند وا می دارد».

«خطوات» جمع «خطوه»، در اینجا گامهایی است که شیطان برای رسیدن به هدف خود و تباه ساختن مردم بر می دارد. روش او روشی گام به گام است. اعمال شیطانی و انحرافی تدریجا در انسان نفوذ می کند، نه به صورت دفعی و ناگهانی. تدرج و تمکن در تربیت، امری است که در هر دو طرف صادق است و انسان بر اساس آن به سوی والایی یا تباهی سیر می کند.

ملاحظه تفاوتهای فردی و اختلاف استعدادها و تواناییها در تربیت از اهمیت بالایی برخوردار است؛ چون آدمها از نظر فیزیکی و طبیعی یکسان نیستند و اختلاف از لوازم وجود این عالم است. همین تفاوتها مایه بقا و دوام جوامع بشری و از نشانه های قدرت خداوند است. چنانچه خداوند در قرآن می فرماید: (مالکم لا ترجون للّه وقارا و قد خلقکم اطوارا؛)؛ «چه شده است شما را که خدای را به بزرگی باور ندارید و حال آنکه شما را گوناگون آفرید.»

بی گمان ترکیبات بدنی و فیزیکی باعث اختلاف در استعدادهای جسمی و روانی می شود و با ضمیمه شدن اختلاف محیطها، سلیقه ها، سنتها و آداب، مقاصد و رفتارهای نوعی و شخصی است که جوامع پدید می آیند.

از نظر علمی و نیز روایات ثابت شده است که اگر این تفاوتها نبود انسانها به اندازه یک چشم به هم زدن قادر به اداره زندگی نبودند. علی (علیه السلام) می فرماید: «لا یزال الناس بخیر ما تفاوتوا فاذا استووا هلکوا»؛ «مردم تا هنگامی که متفاوتند بر خیر صلاحند و اگر همسان بودند هلاک می شدند.»

رفتارهای تربیتی نیز اگر بر اساس ملاحظه ظرفیتها و تواناییها صورت نگیرد نه تنها رشد دهنده و سازنده نمی باشد که تباه کننده خواهد بود. شاید فلسفه نزول تدریجی آیات قرآن نیز توجه دادن به این اصل باشد؛ زیرا اگر قرآن به طور دفعی و یکباره به بشر ابلاغ می شد برای مردمی که سالها در خلاف جهت آن زندگی کرده و با عقاید و گرایشهای متضاد با آن خو گرفته بودند بسیار گران تمام می شد و در نتیجه پذیرش دین از سوی آنان با دشواری مواجه می گشت.

4. اصل عزّت

اصل عزّت از مهم ترین و بنیادی ترین اصول تربیتی است؛ زیرا اساس تربیت بر عزّت است و اگر فرد، با عزّت رشد یابد و تربیت شود، به حالتی دست می یابد که پیوسته و در هر اوضاع و احوالی راست و استوار می ماند.

عزّت، حالتی است در انسان که نمی گذارد مغلوب کسی گردد و شکست بخورد. خدای متعال عزیز است؛ زیرا هیچ چیز از هیچ جهت بر او قهر و غلبه ندارد و او بر همه چیز و از هر جهت قهر و غلبه دارد.؛ (وللّه العزة و لرسوله و للمؤمنین)؛ «عزت از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است.»

بنابراین عزت بالاصاله از آن خداوند است و بالاضافه از آن مؤمنان، و هر که خواهان عزّت است، باید از خداوند بخواهد، زیرا عزت بالاصاله از آن اوست: (من کان یرید العزة فلله العزة جمیعا)؛ «هر که بزرگی و ارجمندی خواهد، پس [بداند که] بزرگی و ارجمندی همه از آن خداست.»

از نظر اسلام تربیتی که بنیادش بر ایجاد عزت در انسان باشد تربیتی است که در تحکیم و تثبیت شخصیت انسان و حفاظت او در برابر وسوسه های شیاطین و هواها نقش اساسی و مهم دارد. از طرف دیگر هیچ چیز چون فقدان عزت نفس آدمی را مستعد تباهی و انحراف نمی سازد؛ چنانکه از روایات به دست می آید که سر منشأ بسیاری از رذایل مانند: تکبر، خودخواهی، خودبینی، نفاق، و ستمکاری، ذلتی است که انسان در نفس خود احساس می کند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هیچ کس به خوی تکبر مبتلا نمی شود مگر به سبب خواری که در درون خود احساس می کند.»

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «دو رویی انسان ناشی از ذلتی است که در نفس خود احساس می کند.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین توصیه می کند: «خواسته های خود را با عزت نفس بخواهید.»

در منطق امام حسین (علیه السلام) «مرگ با عزت از زندگی با ذلت بهتر است.»

بنابراین برای تربیت صحیح از هر چیزی که باعث خواری و تحقیر انسان می شود باید پرهیز شود، و نیز با سرچشمه های ذلت نظیر حرص و طمع و دنیاپرستی باید مبارزه کرد. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «آزمندی نسبت به دنیا ذلت بارترین است.»

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «هیچ ذلتی مانند ذلت طمع نیست.»

5. اصل ارتباط ظاهر و باطن

باطن و ظاهر آدمی، دو جلوه از واقعیت وجودی او را تشکیل می دهند. اولی، نمود پیچیده و پنهان این واقعیت را به خود اختصاص می دهد و دومی نمود کم و بیش آشکار و سطحی را شامل می شود. این دو جلوه از رابطه ای معنادار و عمیق با یکدیگر برخوردارند.

بهترین توصیفها در این زمینه از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است: «و بدان برای هر ظاهر و آشکاری، برابر آن باطن و پنهانی است، پس آنچه را ظاهری نیکو باشد، باطنش هم نیکوست، و آنچه را ظاهری زشت و بد باشد، باطنش نیز زشت و ناپاک است».؛

«کسی چیزی را در درونش پنهان نکرد، مگر آنکه همان چیز در رنگ رخسارش و گفتارهای لغزشی زبانش آشکار گردید.»

مکتب تربیتی اسلام، ناظر به تحول آدمی از درون و اعماق وجود اوست؛ زیرا چنین دگرگونی که از درون و در باطن ایجاد شود، به ندرت در معرض زوال قرار می گیرد و به تعبیری در وجود او نهادینه می شود.

علاوه بر آن، انسان برای دستیابی به هر تحولی نیاز به امید و نگرش مثبت دارد تا انگیزه ای برای تحولات بعدی در او ایجاد شود. حضرت علی (علیه السلام) در کلامی گهربار، هر دو مفهوم را مورد نظر قرار داده و می فرماید: «آن کس که درونش را اصلاح کند، خداوند ظاهرش را اصلاح می کند و هر کس برای دینش کار کند، خداوند دنیایش را کفایت می کند و آن کس که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند بین او و مردم را اصلاح می کند.»

به راستی که از کوزه همان برون تراود که در اوست. کسی که فحاش و بد زبان است علت اش این است که دلش معدن ظلمات و پلیدی است. چنانچه در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) نقل است: «کسی به حضرتش ناسزا می گفت، ولی ایشان برای او دعا می کرد. اطرافیان لب به اعتراض گشودند که او ناسزا می گوید و تو دعا می کنی؟» حضرت در جواب فرمود: «هر کس از آنچه در خزانه دارد انفاق می کند.»

بنابراین از عبارات فوق می توان نتیجه گرفت که: عمل انسان نشان دهنده مکنونات باطنی اوست؛ باطن و ظاهر اثر متقابل بر همدیگر دارند؛ باید باطن را از شوائب تخلیه کرد تا در ظاهر نیز آراستگی پدید آید، و نیز برای اصلاح باطن، باید به اصلاح ظاهر پرداخت. برای تحول در انسان باید او را به کارهای شایسته ترغیب نمود تا در باطن نیز متحول گردد.

پی نوشتها:

1. سوره بقره (2) آیه 143.

2. سوره لقمان (31) آیه 19.

3. نهج البلاغه، حکمت 70.

4. تفسیر الصافی، ج1، ص 999.

5. ابو عبداللّه محمد بن اسماعیل البخاری، الادب المفرد، نشره قصی محب الدین الخطیب، القاهره، 1379 ق. ص 447؛ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی، سنن الترمذی، دار الفکر، بیروت، ج 4، ص 316.

6. عبدالواحد، آمدی، شرح غرر الحکم، دانشگاه تهران، 1373؛ غرر الحکم، ج 1، ص 355.

7. نهج البلاغه، خطبه 16.

8. نهج البلاغه، حکمت 108.

9. محمد مهدی بن ابی ذر نراقی، علم اخلاق اسلامی، ترجمه: مجتبوی، چاپ اول، انتشارات حکمت، 1405 ق، ج 1، ص 41.

10. امام خمینی، پرواز در ملکوت (اسرار الصلوه)، به اهتمام سید احمد فهری، نهضت زنان مسلمان، 1359، ص 50.

11. سوره بقره (2) آیه 185.

12. سوره بقره (2) آیه 185.

13. کافی، بیروت، دار الاضواء، 1413 ق، ج 5، ص 264.

14. کنز العمال، ج 3، ص 47.

15. الادب المفرد، ص 167.

16. نهج البلاغه، حکمت 193.

17. همان، نامه 69.

18. سوره نور (24) آیه 21.

19. سوره نوح (71) آیه 13.

20. محمد باقر مجلسی؛ بحارالانوار، بیروت، دارالحیاء التراث العربی، 1403 ق.

21. سوره منافقون (63) آیه 8.

22. سوره فاطر (35) آیه 10.

23. حسن المصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، الطبعة الاولی، وزاره الثقافة و الارشاد الاسلامی، 1365، 1371 ش، ج 8، ص 115.

24. غرر الحکم، ج 2، ص 298.

25. عبدالرحمن سیوطی، عبدالرحمن، بیروت، دارالفکر، 1414 ق.

26. ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، دارالاضواء، بیروت، 1405 ق، ج 4، ص 68؛ بحار الانوار، ج 44، ص 192.

27. همان، ج 77، ص 377.

28. همان، ج 78، ص 165.

29. نهج البلاغه، خطبه 153.

30. همان، حکمت 25.

31. صبحی صالح، نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 423.

32. علی مقدادی اصفهانی، نشان از بی نشانها، ج 1، ص 148.